

# قرن بیستم

های ادبی :

مهران - مجله جمشیدی اداره جریده

آرن بیستم -

قیمت املاک :

تغییر از صفحه اول ۲ قرآن صفحه آخر یک نفران

نمبره تفاوت : ۵۶۳

قیمت املاک :

مهران	۸۰	۴۵
ولایات	۸۰	۴۵
خارج	۹۰	۵۰

تصاحب افتخار و نویسنده: اساسی ر. میرزاده عشقی - تک نمره در طهران عجاتاً یک نفران است

شماره ۵ - ۲ شنبه ۵ شعبان ۱۳۳۸ مطابق ۲۳ جون ۱۳۵۰ سال اول

## فهرست نگارشات

روز چه باید کرد	میرزاده عشقی	یک نهم کوچک	باقر اسکونی زاده
غزل نایش آنگی	قرن بیستم	ادبیات مشرق	صادم درخشان
مسائل مهمه سیاسی	عشقی	بهاره سید اشرف الدین	قرن بیستم
سیاسیات خارجه	قرن بیستم	آذرب در ایران	ابراهیم عتبات
استغنی بلع	عشقی	رکاوکی	س. ع. خلیلی
فست ادبی حیرت حکیم	عشقی	روسیان ری	محمود رسنگار
روزگار	عشقی	تنها	عشقی
آراء	عشقی	چایزه	عشقی

## روز چه باید کرد!

امروز روز چه باید کرد است روز های قرض از اجنبی نباید کمزرد زیر بار بیگانه باید رفت قرارداد ایران و انگلیس را نباید پذیرفت سبزی شد و امروزه روز چه باید کرد با یک حیکل بهت و سبزی بی انگلیفی و نگاه حیرت در صحنه سیاست این ممکن عرض اندام نموده فریاد قهر خزان تمام افراد جمعیت کارکنان دولت را متوجه کرده فضای خالی امروزه صندوق مایه فردا را تهدید میکند لزوم ادبیات هیجان انگیز احساسات ملی و الهی مظلومیت در مجلس دیروز ختم شد مغز سیاست امروزه جز فکر پول چیز دیگر را نمی پذیرد صحنه دیروز میدان کشنی گیری استتلال مایه بان سیاست انگلیس بود و فضای امروزه ایران مجادله با احتیاج و آسبی دستی است

چون طبعی از روحان و اغلب اربابان موسیقی کتباً و عفاً تضاهای نام نشان نمیکند و کرده اند ماور این شماره بیادوت و هیچ این یک غزل از آن زایش مظهر که در خارج المودود نشانیم هم میراث خواهد کرده و در آینه آینه یک باور میکنیم نایش آراستگار نموده و سبزی نام این نایش را بشکل کتاب مایع خواهیم نمود غزل مسافر (المانه، مرتب لایش)

(ششمین اولی لایش آنگی و سلاطین سلاطین ایران در طراه های معانی)

ز دلم دست بردارم که خون میریزد  
کدم از درد دل از توبت احکامانی  
آبروی و شرف و عزت ایران قدیم  
ذلت و نکبت و بدبختی آثار زول  
مکن ایرانی امروزه بفرهاد قراین  
برج اقل ز صنادید (گلی و گلیوا) (۱) گل  
تخت جمشید ز این جسی ما بر سر جم  
در مداین که سلاطین همه ماتم زده اند  
پرده ماتم شاهان سلف دید عشقی

قطره قطره دلم از دیده برون میریزد  
از لاجد بر سر آن سلسله خون میریزد  
ذلت و نکبت ایران کنون میریزد  
از سر و پسرک ما ملت خون میریزد  
شرف لیسدر احسزاب جنون میریزد  
بر سر مقبره نا پلایون میریزد  
نشست با سر زانش از سقف و ستون میریزد  
تسلیم از فلک بوقلمون میریزد  
کاذبه در پرده بد از زده برون میریزد

(۱) گل و گلیوا فرانسوی می تقدیم را می گفته اند

ایم ولی هیرلای پهلوان احتیاج از دیوار  
ما ایستاده و بیم آن میورد که ما را بار  
دیگر زیر بار ملت مساعدت این وان  
ختم نماید  
تلبیه و اندام مری - قرانغاه - بلدییه

وری سطرهای اوراق قرار داد ایران و  
انگلیس با مرکب قرمز خنک بطاقت کشیدند  
دروازه قصر شهبان و بلاد بوشهر و بخره  
را روی مستشاران انگلیسی بستند امروز  
ما مسئول وزارت بیرونی پادشاهی خود ایستاده

و غیره از این قبیل اداراتیکه و جردن در ثابت ضروری است اگر دو ماه بی حقوق بماند بچه حال خواهند افتاد .

چه باید کرد ، باید فکر پول کرد ، باید بفکر کم کردن مخارج و مصارف زیادی و بودجه مملکت گردید .

باید بفکر جاوگیری از حیث وکیل شدن مایات ها بدیت مأمورین نادرست بشناسد باید خرج را بقدری کم کرد که عایدات خزانه این سرزمین فقیر آنرا کفایت نماید بالاخره باید بمأمورین و متصدیان امور دوائر مالیاتی گفت تا دیروز هر چه بردید و هر چه خوردید قز شصتتان نوش چاتان

ولی امروز محض رضای خدا و پیمانبر وحی این سرزمین فقر و فلاکت بنماید پیش از این مگذارید عایدات این مملکت متم دیده در مجاری اداری حیث و میل گردد

بلی این دستور یک چاره موتی و سست و تقریباً غیر عملی است در مقابل چه باید کرد

جواب چه باید کرد اساسی را باید داد چه باید کرد که چرخهای این مملکت پریشان خراب با این وضعیت غیر قابل ادامه دنبال قطار ترقی امروز دنیا به حرکت بنزد باید این مملکت کهنه از هم در رفته فرو ریخته را بازار تمدن دنیا برد و تعمیر کرد چاره جز این نیست

باید این سرزمین را یک چهار سوق و کارخانه بین المللی کرد

باید بدول امریکا ژاپون ساویت روسیه انگلیس فرانسه هلند و غیره از این قبیل مملکتی که می توانند بمثل عتب افتاده کمک کنند اعلان کرد که ما حاضریم با همه ملل داخل همه گونه معاملات اقتصادی بشویم و بالاخره با یک موازین متنی که نتوانند بیستامندی و اجدافی نمایند این همه مساعدت دست نخورده و انزالی بایر و طرق و شوارع سنگلاخ را به

دست عموم آنها داد تا این مملکت از این حالت ابتدائی طبیعی عهد بربریت خارج شود

تا کی می توانست در یک دوره که سرتاسر دنیا آباد و مملو از صنایع و محیر انتمول بشر است یک گوشه عالم را پریشان و دیران و نمونه ادوار توحش و یادگار زود کار بربریت باقی گذاشت .

این است جواب چه باید کرد اساسی ولی برای عملی کردن جوابهای چه باید کرد لازم است که در هر چه زودتر مجلس باز شود تا آنهاییکه بزحمت خود یا با حسن عقیدت نامه نسبت به ایشان عجاتاً چه و نکات را بدوش انداخته اند انعکاسات سهمگین این چه باید کرد را از افغان جامعه علاقه مندان به مساعدت این مملکت جواب کنند

### مستسیاکی

### سیاسیات داخه

بنا به آقا و رئیس الزام او در یک کرامت مذکور است - از این قبیل که در - از این قبیل که در مجلس شورایی - انضباط و تغییر رؤسای ادارت و معاونین

چشمه در شامه گذشته ملدج افتاد تمام امور درانه را آقا به قوه السلطانه به موجب فرمان شماره مورخه ۲۲ و مضامین معارف با هم بیج - از عهد دار گردید و کابینه سابق این از نود روزی از اداریه مطبوعه - چون به راه بودیم که عقیده بودیم را در این باب اظهار نظر

با اینکه از مذکور است در داخل مایات معدوله نشد و با اگر هم شده باشند موارد اثبات آن بدستار و اموال نگشته - از این شخص رئیس دولت و معتمد و خود قرار داده نظایات خویش را به مفاد و مدلول بیانیة مذکوره نظار و خاطر شان می نمایم -

در قسمت اول دایره سرمد افتتاح مجلس شورای ملی که نمایندگان آذربایجان و به عدد لزوم در مرکز حاضر و قایم انضباط اجازت میدهند که آقا ابرایان بیست و پنج بهارستان رسماً متذوق گفتند و میفرمایند

### اخذ

بواسطه فقدان کاغذ خوب که لازم منته کرآور بود متأسفانه گراور تمثال مبارک - انحضرت عمایرینی با یزیده که داده بودیم بضمیمه مطبع ادبیات هیرجان روح شاعر بناخیر افتاد

مات کرسی های پارلمان را اندک نمالند مذکور فتنه که بپای زادی و عزت حکومت شوروی و حکومت ملی را مبادا که پس از انقلاب قوی با انان و از همه طالبان این ایالت ملی که از تلاش آن بکس است لطافت جاگازوی به مملکت ایران رسد - مورد اهلی طرفداران مشروطیت و آزادی انسانان و او که ز روز محرم ( هاجرت قم ) بواسطه تقرب فتنه دس در تحت فرماندهی لمرل ( نارائف ) که تنش بطرف ایران را اندوه و بخلاف کانه قوانین و حقوق این الدلی قان حکومت ساریه نزاری از یک طرف و فتنه دشان از طرف دیگر خاک این اهل بیانت و نماز و فات و بیان خدمات خویش قرار داده بودند که از این آید و پیش سال است مجلس شورای ملی از اثرات این مسامحت سیاسی در تعطیل و در جریان این مدت به هیچ وجه نماینده های وقت مرصود نبرد و مایل افتتاح با انان یا بواسطه اش آمد مسامحت غیر مترقبه و با واسطه مواج و جزویرات و جرده بر بادند تا آنکه قرار داد انگلس و ایراف و قتلش وقت هاش امام آورد و متعاقب آن انتخابات در ولات برست تمام بجای ندهد نمایندگن مجلس منتخب شدند و در مرکز معاول از سن آمد حاضر و مجلس دانشرف افتتاح کرد که آنراک می خاص با سحر کهنه دمال دست دست داده بنامین مغرور غیر قابل عام افتتاح دارالشوری مل شدند سا ابرک و نرات آن بجهت تقی و اختلاف نسبی در افراد ملت سات و متعین به ایران حال در ایالت گشته ( کودتای ) سهم حوت و فوهم آورد آن دراهم بدهد به عمات و اندامان مخزنه در نظر گرفته بود که در سبزه نقشه سحرکتش نامی از افتتاح مجلس لبرد خورده بخورده مردم مجلس را فراموش کرده بودند

که یک هفته ایشار بیانیه رئیس دولت در کسب  
 افتتاح مجلس شورای ملی و خاتمه ایام افغانی  
 و روزگار فزون مجدداً روزنه ایچی در قلوب  
 آزادی خرمیان باز نمود ولی اگر آن دلفه  
 هم مانند سابق آلت افراض این و آورده  
 و دره ذوق و شهنش را پیش بگیریم مشایخ  
 از مشروطیت و سعادت و سعادت که در  
 سبب آن مافات انسانی و لایق بدست خود  
 ملوک وقت را به گردن نیاوردند مدام ایات  
 خودمان را بهمان طرزت خواهم کرد کاملاً  
 اوراق موزون و رشد سیاسی قدم نگذاشته  
 علاج نه قم و وصی جنبه تصور می کنیم  
 در حقیقت هیچ گذشته بهترین بیوت و سرمشق  
 شد پس ما به پرامن نطق و اختلاف کردیم  
 چه که به خنده عین اشخص می تواند و  
 حساسی که این ایوان آورده به بیگانه غرض  
 هست صدق خواهند کرد که افتتاح مجلس  
 شورای ملی با وجود این نامنجان است و هر  
 است از تحمل بارماد ایران و فندان دولت  
 ماته چه که گاه ایدت و خدش که مردم را  
 از تشکیل دوره چهارم مجلس باز مبادت  
 وجود قرار داد معروف انگلیس بود که قوه  
 و رسماً از طرفی مافی و اطال شده عهد نامه  
 مروت با دولت سوویت روسیه با استقام  
 بیانی و داد و صحبت امور دولت بزرگ محور  
 و درل سایه در یکی زنده و قلمی و تبادل  
 مقرر گشته در اینصورت هیچ نایق و مامی  
 به افتتاح مجلس درین دست و تصور می کام  
 که مدت میوهی و امیدهای حاضر هم از  
 انطالی لایق و صبر و طام بوضات ایران  
 بوه و در قابل مبادت نامیستکی دارای  
 اوقت و کایق و وطن ایستی باشد .

ما قی قدهای سابقه آفتی رئیس الوزراه  
 واضح نه تفکلات قشون ، اصلاحات فلاحی  
 واقصای و دعوت عموم افراد ایرانی به اذق  
 و العاد و مساهمت و مظاهر ملت با دولت  
 بجهت دولت ، به سرمایه و به از داخله و  
 بهط و تروج مدارق و غیره حرکتی فروزنده  
 ترمین هیوانی است که نتیجی آمال هر ایرانی  
 وطن پرست و حدس را شکل داده و امواریم  
 در سایه عدت و وفالیت و عزم و ایخ و بیات  
 قدم این دولت این و کرامت و حسن و ولوب  
 واکه سنگ اساسی سیاست کایق و طریقی قرار  
 داده اند عدلی کر کرد و ما در طریقی قدمها

نظرات خود را با پیشنهادات آفته روح  
 خواهم کرد -

و در ایضا اجزایم عرض می نمودم  
 طراز کان شده هم از اعضا کابینه که در ۲۲  
 رمضان بمضار آمده است ت اقدس لوازمه فی  
 شدند ذکر نمائیم -

در از طرف روزنامه ۱۴ روز آفتی  
 رئیس الوزراه آفتی می نمودم و روزنامه  
 فتح آمد عودت کرده پس از تشریح بهترین  
 اعلام است اقدس لوازمه دولت و وزراه قرار  
 ذلی م فی شدند :

- ۱) آفتی قوام السلطنه وزیر داخله و رئیس الوزراه
- ۲) آفتی عثمان السلطنه وزیر امور خارجه
- ۳) آفتی سره ریس وزیر
- ۴) آفتی صدق السلطنه وزیر مانه
- ۵) آفتی مشار السلطنه وزیر پست و انکراف
- ۶) آفتی ممتاز الدوله وزیر معارف و اوقاف
- ۷) آفتی مشار السلطنه وزیر شار
- ۸) آفتی حمید السلطنه وزیر عدلیه
- ۹) آفتی ادیب السلطنه وزیر فریاد عامه و فلاحات و تجارت
- ۱۰) آفتی سبک اندازه وزیر معینه و امور خارجه

نام افراد و اعضاء آن کانه از ایضا  
 رجال هفت که حرکتی از این سرایه در کابینه  
 سابق مشورت داشت و اطلاعات کامل دربار  
 مسائل انجام وظیفه داده دارند و قی داریم  
 که با اتحاد نظر و واقفیت فکر و عقیده این  
 دفعه مدینه بر آشوب ما را از تلاطم اجاج  
 و طبعه سیاسی به مسائل نجات اعمال نمایند  
 ( میرزا باقر خان تبریزی )

**(سیاسات خارجه)**

اطهار مهمه هاتمه گذشته

اغتشش و شوش در مصر  
 اگر فتن اخیر که از اسکندریه به  
 لندن خارجه شده ساری بر آن است که شوش  
 اسکندریه فلا بسکولت و آتش مبدل گردیده  
 ولی از بالای عبارات فرقانی بعضی شایعه ها  
 بوقوع پیوسته و زمانداران - و صورت مصر  
 شوشاق را امید نمودند که حرکتی دست از  
 اغتشش برادرند قوه قهریه مکرر شده و  
 برای انتقال نایب معین اقبال بمنرالوز  
 معین خرمند شد

مجموعه تفات (۲۳) نقل و (۱۳۰)

معروج و در از نظایان انطالی و الع  
 شده است .

در طی مکارونی که زغلول پاشا رئیس  
 مابین مصر و سلطان فرستاده اظهار داشته  
 است که در ایضا اغتششات مصر و طهارات  
 و تقاضای که از ایضا موجه شده کاملاً محوره  
 کابینه سانه است زیرا اقدامات کابینه حکومت  
 مخالف نهاده است که با ملت ندوده و هر  
 شین زغلول پاشا نشان کرده است که یکی  
 کسبه نهفتی و نه هم معنی شده بهجوم اهالی  
 اعلام نمایند که در آبه هر گونه ناهشاشت  
 حکومت حاشه مباح و بهر ط قوا انطالی  
 و طام حاکمیتی خواهد شد و هر کس به  
 بیاس و آشوب حمله نماید مجازات آن اعطاء  
 خواهد بود

ژرژال (ان ای) کبیر عالی و فرمايه  
 ظری مصر يك هرة انش نظای نشکلی  
 داده است که موجبات و هر کس اغتششات را  
 کشف نماید

مهم مستخدمه قی و عملیات راه آهن  
 مصر دست زکا کبیده و نطال ندوده اند  
 زغلول پاشا که بطور قیبر مستقیم عالی نکات  
 محک نیربند غششت مصر می باشد بیانیه  
 صادر کرده ظاهراً عالی را به صبر و سکونت  
 دعوت ندوده با نجات نصدت آیین بلطرف  
 خطاب کرده میگوید با اینکه عیض شما با  
 این ششم و قرض باشد کابینه است ولی بعض  
 آتش و روسی از اغتششات امه از کرده و  
 ناشان را مرفه داوید و قسول پاشا نام  
 حدت و مسامح خویش را بصرف بران داشته  
 که زمانداران دولت را مسائل قرار دهند و  
 به اعتصاب راه آهن را مربوط باعمال آنها  
 سازد .

**ارضا هیوان**

اطارات وارده در پار آتن شهر است  
 در آنکه دولت یونان مقبول نماد و تهیه  
 از ضات جایی را بهایه قوی میبندد  
 می بندد و زمانه ( اگر با می ) می بندد  
 که مافع سیاسی گرانه و ابطیا ممکن است  
 که با هر اقتضای نیازدی دو هر صورت  
 بیطرفی را کاملاً احترام خواهند کرد . نتیجی  
 فر جنگ های میبندد نشانای بافتن یونان  
 متای بی طرفی و اتحاد کرده اند چیزی  
 که هست کابین در عین طرفداری از ایضا  
 طریقی متمدن و منتقل شده اند که متمدن حرکت

# صفت اولی

## استغناء طبع

۱۳۳۸

در هفت آسمانم اما (۱) يك ستاره نيست  
 نامی ز من به بر سال این اداره نيست  
 بی اعتنا به هيئت كايسته فلک  
 گر گردیدم که با رتی ام يك ستاره نيست  
 بر يشا و هر فلک پشت پا زدم  
 خصم چون فلک زده ايرا شماره نيست  
 عار آیدم به چرخ گدازم اعدا مرا  
 بردهم جز پنجم حقاقت نظاره نيست  
 گشتی ما فقاذه به اگر داب ای خدا  
 يك ناخدا که بر کشدش بر کتاره نيست  
 بیچاره نيستم من و در فکر چاره ام  
 بیچاره آنکس است که در فکر چاره نيست  
 ای کول شيخ زورده قضا و قدر طبع  
 بر تاق جفت و خوب بود استخاره نيست  
 احوال من نموده دل سنگ خاره آب  
 آخر دل تو سبک تر از سنگ خاره نيست  
 من مدعی عشق و نكته اين قلب يك چاك  
 در ديت من جز اين سدل پاره پاره نيست  
 عشق

## حمات آهن

یوالو شاعر گویای مغرب  
 حکیم بخرد دانای مغرب  
 در این نکته چه خوش و دانایین سخن را  
 که بق خوش آنداز آن نکته من را  
 که اندر سار پايان جراتی  
 و یا ماهی و مرغان هراتی  
 زهر تیره گروه نسل جانوان  
 دیدم الماسی مانند انسان

## عشق وطن ارواگان

عشق بخدا همانکه ميگفت خدای  
 از عشق وطن سرشت آب و گل من  
 چون کابوش ز پهای آسز دیدم  
 عشق همه چیز داشت جز عشق وطن  
 عشق

هر که در تصادف و تصادفی بسا قوام  
 آلمان احتیاط می آورد

بر تاق نكته شات سراید فرانسه دوا  
 آلمان تر میله قبر طرد جراتی به یادداشت  
 درشت فرانسه سبب نژده است که بر ای  
 بنان سرحدات بیایمی علیا او امر اکر ایده صادر  
 شده و از نظر گردیده است که از عبور  
 دستجات قشون داو طلب برای (سپاهزی)  
 مساعدت بعد آید و دولت آلمان کر تیش  
 طواهد نمود که شاری متع را بر طرف  
 آورده و آسرتی و یون لازم بطاقت اشتغال  
 شده فرستاده است

خبر حسای واصله مشن بران است که  
 در (سپاهزی) حالات جدیدی از طرف  
 آلمانا بوجود بیفته و افراج انکاس نامور  
 سپاهزی وارد شده و (کروس استر لینز) را  
 اشغال کرده اند

از لندن اشعار می دارند که (سپاهز  
 وادانزار) به نژادان ایلمی دوبار آندون  
 به حضرتیت و حضور کببون نامور اصلاح  
 امور سپاهزی سرکشت کرده است و یک سیر  
 دیگری حکم کرده که افراج آلمان در  
 (لنا) حالات جدیدی نموده اند از طرف  
 دیگر که از قزاقی له نالی در شهر (پولس)  
 لغایات مؤثر نظامی داده اند

از این اخبار فرق می توان استنباط  
 کرد که ایات (سپاهزی علیا) به از اکتال  
 دولت آلمان و به موجب موده و وسایل مقرر  
 گردید که با امر ایبه به آرای سکتی این ایات  
 سرزشت آید آن معلوم گردد چه که ان  
 ایامه و اسما امریت متع که فیما بین آلمان  
 و آستان واقع شده یکی از اصول ملحق آری  
 در صورت لزوم مملکتی اروپای مرکزی و جنوب  
 اعلی آن زرا از دنی و له نالی تشکیل یافته  
 که آنتیت آد را آلمانی حیا اسراز کرده  
 اند رساله چون آلمانی ها در اقلیت واقع  
 شده و ایبه آرای سکتی بر له نالی سپاهزی  
 به شک آلمان می باشد بنا بران شروع به  
 اغتشاش کرده و آلمانی ها هم مقابله کرده  
 و از یرو بهی طرفین مصلحتی اتق اقدام  
 که نه در بار بران و نه در بار و در شر مسلطاً  
 دست در کار لبرده و گویا وسأ طرفداران  
 شورش ایستد

یوان بود و هاله و - بن حوت مایون  
 دقانی محسیم کرده اند که ناسط این قوه  
 طربش قاع آورده حقی مسلمه سردتان را  
 و قرار سازند و ام سامر خود را به  
 انقی مامه (و وائل) قرار داده اند

اول قوه مله قی فرسات : ایبه کتایون  
 و نکت های یاری بی نشون یوان که  
 طربشان صلاح کرده بود اند اچا شند که  
 پشهادت مایون نالی را به نجه قرار  
 داده و مصمم شده که چرخ و تیل و عم  
 نامه (و وائل) بولی آورند بنا بر ان یاد  
 داشتی اهرار آن فرستاده و او را به سنج  
 و مساعدت دعوت نمودند و دات یوان در  
 جواب یاد داشت متفق در مصلحت بی طرفی  
 ایلمی و بازار ها اظهار داشتند است که  
 قصد - لوگری از حمل و نقل و اعزام مهبت  
 و قزاقی اندای جمال پشا از او با آسای  
 سیر در کشتی هائی که از ارباب آسای  
 مشن میزند سحر و نكته لارمه بعد  
 می آید که ارسال مهبت و اعزام قزاق  
 اندای برای کابل پانا موقوف شد

رضایت آلمان و سپاهزی علیا  
 از قرار اخبار وارده نگر فی مصلحت  
 نظامی با وجود نك و کتن ها در سپاهزی  
 لذا در حال توقف می باشد - جرایز و تب  
 آلمان در ایان مایه فلک و دعوت بکنار  
 اعلی و امریک شند که رشادت را سخت  
 لیا بد - کاتب درات پس برای کتب اطلاع  
 از ایزر اندامات در اسناد - حیات و  
 داخله طرد را با ماوریت مخصوص بر سجدات  
 (سپاهزی علیا) فرستاده است

کسیون یقین مایور اصلاح (سپاهزی  
 علیا) بوقت شده است - که فی مابین آلمان  
 جوار آلمانی ها واقع به استقرار صلح برنده  
 که کتب آرا سر بیان دارد موفقی ایجاد نماید  
 در (ساز و رگ) کتب آرای عمومی سر بیان  
 یافته و آفریت بر له نالی (سپاهزی) به  
 آلمان است

رضایت (سپاهزی) به حات سابقه  
 باقی است نگر که فی مابین سکتی لبرده  
 و آلمانی در سپاهزی موده شده بود بعد آ  
 از طرف آلمان ما هم طرورده است یاغان  
 لرستانی که می داند آلمان حیا طال مسفر  
 موجهه یا حقی صبات را شروع نماید از

این ادبیات در شماره ( ۴ ) مابعد شد ولی چون حروفش خوانا نبود بخواهش بعضی از دوستان در این شماره با حروف خوانا تکرار گردید.

### حرف حکیم -

بجز رنج ز مادر زادن و رنججوی مردن  
 نه خبری از جهان بانی نشه از عام خبر گردی  
 چه تصانیف است این ای ده خدا دفتان بصدراحت  
 به باشد تخم در آخر تو ارباب نور گردی  
 چه نازی ای تو رنگ بر خود و بر ضرب دست خود  
 ز زود بازوی مزدور با لب ارباب زر گردی  
 بویزی خون سرخ فوجی ای سردار سربازان  
 که خود در سینه شامل وصله سرخ ( ۱ ) هنر گردی  
 کئی پلک از زمین تم و نشان فوجی انسانها  
 که خود تالی شوی و از نشانی مغنفر گردی  
 به یا از گردش چرخ است از این دنیای نازیبا  
 سرد زین نامتوده گردش است ای چرخ بر گردی  
 از این زیر وزیر گردی بنیان و بن ای گردون  
 من آن خواهم که از بنیان و بن زیروزار گردی  
 چرا ای بی سر و پا چرخ و دهر بی پدر و مادر  
 ز مادر مهربان تر دایه بر هر بی پدر گردی  
 تو خود شرمندہ گردی ای زمانه از شبان و روزت  
 شب و روز از که واقف از جنایات بشر گردی  
 بشر یک کبکه تنگی است اندر صحنه کردن  
 سرد پلک ای زمین زین دم بریده جانور گردی  
 فرهم با عنصری شک نیست از یک عنصری دشتی  
 چرا ای کرد زر گردید و تو کرد بشر گردی

سزد ای شام چرخ تیره و شب وقتی سحر گردی  
 نه هر شام و سحر ای تیره گردون تیره تر گردی  
 چه ظلم است این ندلم آرایش آلودگان خواهی  
 پی آزدن آزرده کانت شام و سحر گردی  
 چه عدل است این یکلم نیک بختان نوش آنامی  
 مبین اندر بجهان زشت اختران را نیشتر گردی  
 چه لام خفت خوش مالمان و تیره اقبالان  
 که یخود باعث فرجیح این بر آن دگر گردی  
 همانا تا رهم زانده و وضع زشت این کبکی  
 سزد ای چشم تا یفا شوی وی کوش کر گردی  
 گناهت ای کبوتر بیست زین رو آفریندت  
 که بهر قوت ای خیره درخون غولہ و در گردی  
 تو هم جان داری و حیوان حی نی گوشتد آخر  
 چه باعث گداز قوت جان حیوان دگر گردی  
 چه نیکو کرده مالوس افسر شاهان شدش شهبور  
 تو ای حیوان چه بد کردی که زیر بار خر گردی  
 به پاداش چه ای منم به عشرت در سراستان  
 ز غم و آرسنه در دریای نعمت غولہ و در گردی  
 به جرم چیست ای مفلک برای وصله و زوی  
 سحر از دو که در آبی بر سو دو بدر گردی  
 تو ای طفل دو ساله مرده گردون با مشتها  
 چه مقصد داشت آوردت که تا آورده برگردی

### روزگار ای روزگارا

نامز چرخ آرمای گردش مهر و دهن  
 پرده دار روزگاره و خیمه ساز شب گمی  
 چون تو زیدم مدارای قیود : روزگار ای روزگارا  
 خورش بود گر اتو در یک جاسه بنشینم به داد  
 تا بدل سازم از تو من جنایات زیاد  
 هر تو ایست فی ما معشر و بیم انصاف  
 تا اجازات خود بابت آفتابه من باید دهاد  
 ای جنایت کار چرخ بد مدار : روزگار ای روزگارا  
 شیر را دهنمان آغوی حزین خوردن جرات  
 بازرا جنگال کنجشکان یاز و دن جرات  
 زنده سازی پس آخرد پیش مردن جرات  
 فاسرا این عادت آوردن و بردن جرات  
 ای مبان بن خانه بی اعتبار : روزگار ای روزگارا  
 از چه روی شبر و یازرا چنین افروختی  
 کز شرار آتش فلک چه سالی سوختی  
 و ز چه عشق و لب آزاد گفتی دوختی  
 این قدر گفتار سوزان در دلت اندوختی  
 روزگار ای تیغ کم تا گوار : روزگار ای روزگارا

دکمه روزگار ۱۳۳۰  
 آسائت فتنه بار استو زمین فتنه زار  
 دست زوعت تیغ افتم باش است و شخم دنگار  
 ای عجب زین تخم کار و و است زان شخم زار  
 تخم در دل ریخته از دیده ره بد زار زار  
 و نه ز تو ای باوع آرم کار : روزگار ای روزگارا  
 و شانی با دو دستان و دوستی با دشمنان  
 هر ره با غافلان و غافل از هر هان  
 پیبه سازی بد سکلان را با نیکان هر زمان  
 تا یکی با من رفتی این چنین چون این رفت  
 با رفیقانم همیشه باو غار : روزگار ای روزگارا  
 از عدم آورده اند و می بر اندم در عدم  
 زدیگی راه مزار است از رحم دهر قدم  
 اندر این ره فتنه است و شود و شروهم و غم  
 کاشکی دانستی این نکته را اندر رسم  
 تا کبکی کردم رحم بر خود مزار : روزگار ای روزگارا  
 خیمه و بی اعتبار و ره گذاری بد روی  
 هر قدم اندر گذارت زیر پاییم روی  
 ( ۱ ) و لکه روخ عبات است از لاله صفت کس پس  
 از اخذ نشان در سینه بی آید

### بک نهر کرچک

نهر کوچکی از چشمه قشنگی که بهاری گرمی واقع بود چنان شده سرازیر که دید پس از قدوری جست و خیز های سنگول در آبشارها که لازمه عهد طلویت او بود حرکت خود را آرام تر و هلالانه تر دید در این وقت متفکر شده علت خفت خویش را نجس میکرد دسته از کلمه های را بالای خود وازگون مشاهده نموده که از ورزش باد های بهاری در حالت طرب و شادمانی بودند. با خود گفت «این نوری است که از آسمان فرستاده شده تا مرا آتیه بخوام بنوم مکشوف داشته هادی راهم باشد.»

وای کایا بزودی از نظارش عو شده نهر کوچک را بیش از پیش دوچار حیرت کردند و در این حال عقیده اش را طباها وها سرده سپس ابر کلی رنگی وادز هوا معنی دیده که عکسش در آغوش روی پدیدار است و فوری فریاد بر آورد که این علامت بهشت من است ایکن این حال هم دوایی پیدا نکرده باد آب نهر را به حرکت انداخته موجب های تشنگ کوچکی روی آن پدیدار ساخته عکس ابرهارا نابدید نمود بعد از آنکه نهر بحال خود آنداز ها گذشته بودند و در اینجا شاخ زبلو فوری را فوری انواج خود دید که خود نمائی مسی کند در حال گفت اینک منتهی اول و مقصد من ظاهر شده باید این فرشته قشنگ مواظبت مسرا نموده در آغوش خویش پرورش دهد. اما افسوس که آن زبلو فر هم فوری پژمرده شده خود را پس از شکنن درهم پیچیده نهر بیچاره بحال خود همی رات که تا که بهحلی رسید که مردم با سنگهای سخت جاوی راهش را گرفته براه دیگری که از تنگای سخت پرخطاری بروی چرخ آسبائی میرفت هدایتش کرده بودند.

در این وقت نهر با خود گفت پس معلوم است من برای این جان دادن آنچنین

خلق شده برده ای ولی پس از چند حرکت و جست و خیز های وحشیانه دوباره براه نمود افزاده آرد به همی رفت. در اینجا ماه با شکوهی نام پدیدار گشته واز بارش نغمه تتره خود سورا سر نهر و کوه و زلال دریا منظره فرح انگیزی پخش شده بود. نهر از مشاهده این حال با خود گفتم چقدر سعادتمند و خوش بخت هستم که اطرافم با یک حالت نورانی نمایان است.

اما ماه کم کم از نظارش عو شده ستارگان با یک نمایش روح بخشی روی کمر آمدند. آفتابها عکس آنها را برداشته منظره خورده مرور های درخشانی در آغوش خود ظاهر می ساختند که این حال هم دوایی نکرده ستارگان غروب کردند

آنرا لامر شامی که در کنار این نهر راحت نموده میگوید - ای نهر شیرین من. چه شعر خوش را تو میخوانی. چه کلمه های قشنگی اطراف راه سرشار تو گردن طاعت کج نموده. چه ابر های سبلی رنگ خوش نمائی را که تو در خود نمکی داشته ای چه زبلو فرهایی را پرورش داده و چه ستارگانی که قبل از غروب خود خفاهای طبیعت را در تو مکشوف ساخته اند.

بگذره تو چه کار های شگفتانگیزی هم کرده ای چون های خرمی را آبیاری کرده که از برتر تو با دانه های قشنگی که انسانی و بهترین نموده ایست از ورزش باز در آموخت. با مهر فروزان هدایت شده غله را می رسانند و رفتی که بحد رشد رسید آرا که کج میاید تا آن شود فقط برای یکی دو فایده و بهر دو سالی خلق شده بلکه برای تمام آنها

ای کاش عمر من سهمین طور در جهان دارای شانمانی هائی مختلفه بوده کج خود را بد بگردان دریغ نمیدانستم ولی کاش ای نهر قشنگ اضطراب دریا همی عمیق را که من و تو بسوی آن شتابانیم ندانستیم.

باقر اسکرنی زاده (نورزاد)

### ادبیات متفرقه

#### بک طرب هاله

در اطاق ساردیجی رنگی که هوایش بسان خار گز کرد است همام - کف آن طربت مایل بهیره - درب مدخل از حلیبی سینه روکنش شده - بک روشنائی زرد مرده رنگی از در بیبه دیوارش - که از آرت میلهای رنگ زده آغوش رد شده در آن می آید در گوشه اساقی تخت خوابی بسان ثابت گذارده اند که در روی آن حلیبی از قدک آبی دونا افزاده. در پای آن تخت آبخوری فلین چرکینی - و در روی پاره آجری بک قرص آن از نمونه - نانهای جوین قحط ۱۲۹۷ یا تیکه پندیری مثل سرخنه ذغال سنگ نموده اند.

اینجا کجا است ؟ در این سیاه جال چرا بنسازده ام ؟ خانم مثل حال اشخاص تب دار - دهان از تشنگی خشک و تیخ از در بیبه سر می کشم تا بیرون را ببینم. بک محوله قبری رنگی که دیوارهای بندش گوئی از سنگ خارا ساخته شده - چه منظره هونانکی چه مکان هراس آوری. آبخوری را بدست گرفته به دهان رسانیدم - بک مایع نیبه گرم غبلی دهانم را گرم کرد. با نا امید و وحشت خویش را بروی چهار چوبه انداخته. چند نفس طولانی کشیده. در چهارموجه دریای سیاه خیالات غرمله ورشدم.

چه سکوت پرخوفی. چه حال تباهی عالم که در نظرم تیره است تا ز ترمه شود. اهریمن تاریکی گویا گریان خیر افتادند شب را می دهد. فضای اطاق تاریک شد - شب آمد - در تاریکی میاید زندان هوا ک وحشت آور تصورات مجسم میشوند.

آنگاه دوب بد صدای زندان صدا کرد بک روشنائی زرد سیاهی اندرون سیاه جال را روشن نمود. هیکل پیر مرد زندانیان با لباس بشمین قهوه رنگ که کمرباره چرمی بر روی آن بسته. با شوار قدک خاکستری و گیوه کهنه هائی که در سر بیبه اش بند بود - و کلاه پرستی خالک آردن نمایان شد.

زندانبان با موهای فلفل نمکی رنگ زواید - کوری چشمان - و تمام صورتش را فرا گرفته پیش می آید . و با پشه های ریز که دارد که در زیر ابروان پنهان است با طرف می نگرد . بجای تخت خوب رسد . خم شده آجوردی را بدست گرفته باز بینی چنان و دهانی کوش کزان - که گونی چیزی نشخوار می کرد - آنرا تکلی می داد . از بودن . مایع زقوم مزه که خاطر جمع شد بزمین کتارده بی استاد . و با آستین دست چپ . آب دهانش را که تا بروی سیل و زنج رسیده . و با آب دهن لجن زاری شده بود . پاک کرده دستی به خورجین حمل نمود - قرص نان - و پانیر سیاه را تجدید کرده نکلی بخورد داده باقیم های سنگین سرفه کزان بیرون رفت در سانی که برده سیاه از خود فقط - از دنبالش بجای می گذاشت .

من که نیم نهمی پیش نادم صدای شربان قلب بگو شم میرسد جندی انگاشت که نفسم بشماره نناد - روح از فالام نزدیک است پرواز کند - گونی نفسم بینه ام رسیده چشمه در برای آخرین دفعه باز کردم در تمام سقف زندان از سیاه موج بد بوئی . که از دود چراغ نفتی احداث شده . موج می زند . و از خود دانهای ریز منجمد سیاهی می ریزد - هوا غیظ بسان روغن چراغ اتمام قوا چنانکه اشخاص محضرت بکک می طپند بندا خواسته تکالی بخورد داده از روی تخته خوب پیا خواسته خویشتن را افغان و خیزان . بدم در پیچه رسانیدم . که شاید از هوای بیرون استمداد کنم . همین که چشمه ایم با اندرون حصار زندان افتاد دیدم در لوجه مشائی سیاه رنگی که گونی بر سردرب آن مثل بیرق فرشته بند این کلمات با هر گپ روشنی دهنده (فسفری) نوشته شده بود .

زندان ابدی برای ابار داران

سال ۱۲۹۷

مراسن از خواب جسته . دیدم خدمه ا که در اطراف اطالی خوابم خوابیده بودند

باصطاق خراب داخل شده عنت نمره زدن مرا می پرسند . تا چند اجتهاد که بی حال بودم بد که حال آدمم - با آنها بیوب دادم . از استیکار ۱۲۹۷ شرمه سارانه روی بارگاه پروردگار آورده توبه کرده عهد کردم که فردا بز تمام همتی خود بقدر ما بحتاج برداشته بقیه را بمصرف مدرسه برای انتقال یتیم بی باعث ولای برسانم

صادم السلطان درخشان

### بیچاره همیشه اشرف

ای محیط بی وفا و ای جامعه قدر نشناس هیچ سئوال نمی کنی که تقریباً از ده سال پایان طرف همه هفتاد و پنج قریب و عسرت دماغی شما بود چه شد . کجاست ؟ هیچ جوابی نمی شد آن بیچاره و شور بختی که کینج مدرسه صدر دو یک پینوله که آجری روی یک حصیر زیر خشن و زیر یک پلاس که کینج دور برار یک سفره قیر نان خالی نشسته بود . در حدود عقاید خود برای خدمت بافکار شما مردم بی وفا بیاد خود را در لافه مزه مرغ و فسنجان منتشر می کرد چه پرسش آمد ؟

باری همان بنت بر گشته که برای وصله پینه کردن کبسه جمجمه شما ها . یک عذر زحمت کشید . بالاخره تورت زحمت شیرازه کبسه بی حجه خودش را از هم پاشید و عجاناً برای وصله پینه کردن آن به دارالجلین شهر نو کبیل داده شد . اینست عاقبت خد تکران فکری بی مزد شاهان . بی هیچ یک از افراد این جامعه فاسد شایسته ترین دیده شد صکه انلا برای احوال پرسی این خد تکار بی مزد رفته با قدیم یکد مته گانی کم قیمت بدین بی پرستاری که در راه آبادی عتل آن ها عش خراب شده اظهار قدردانی نماند

مدیر نسیم شمال آنددر مدرسه صدر بر سر سفره خالی و آن خشک سختی و بد بختی دید تا دیوانه شد و یک نفر از این اشرافی که روزی چند من برنج از سفره

زیاد مانده را بدرد میریزد و برای سنگ های سفید و سرخ و سبز (الماس و یاقوت و زمرد) هزارها تومان ترک می کند دست این بیچاره با عزت نفس را که ممکن بود بی دعوت بجائی برود نگرفت تا این گور گرانهای حقت و زبان شیرین طبیعت ضایع و فسد گردد .

اگر از من پرسند سید اشرف و سید اشرفها از روز اول دیوانانند که قدم در راه این جامعه بی وفا میگذارند

## قرن بیستم

طبیعت همواره در ترقی است و کاروان ندن سرعت برق پیش میرود و هر سرعت بر عظمت و وسعت و علو مقام خود می افزاید . حجاب جهل و ظلمت از نور علم و معرفت زایل میگردد پشته ها توده های مواج همواره منوه میشود کوهها برابر عزم آفتابین بشر نمانع می گردد سلاسل طبیعت و کند کند بجهولات نزدیک است بشر را رها کرده و روزی خواهد رسید که انسان از محیط خود هم تجاوز کرده بتولیع منبع را بخش نکم الشمس واقمر بهایی و سرافروز گردد و با کرات و عوام دیگر رفت و آمد نماید .

سعی و عمل تنها موجب عظمت است انسان ساعی و جاهد سزاوار تعظیم و تحسین است جوینده یافته شده است بغل در بهیأ وجود ندارد

طمانه و اهمیت بشر ارکان طبیعت را متوازن ساخته و قوی آنرا استخدا نموده پس از فراهم آوردن کلیه وسائل و لوازمات زندگی و آبادی دنیا بشر از زمین میخواهد در فضای لایتهای برای کشف رموز و اسرار حقت پرواز نماید .

آری دنیا پیش میرود طبیعت منتلب میشود اساس زندگی تغییر میکند تمدن و بنی نوع ما از مرتبه جماد و نبات و حیوان و آدیت گذشته و مدعی جنبه آسمانی و

با کونی هند و دنیا در قرن بیستم می‌رود  
 با سموات رابطه پیدا کند - اما  
 تنها یک گوشه دنیا در یک محیط تاریک  
 قطعه زمینی یافت می‌شود که یکی از این  
 هیاهو دور و این خبرها هنوز حس جدوت  
 در آنجا باقی است و در تپ یک آتش  
 فشاننی نورانی در امتداد قرون وسطی باز  
 بحال بی‌روت و ظلمت عودت کرده  
 مردمانش چون قرون اولیه باقی و بمادات  
 عهد حجر زندگانی میکنند اراضیش کم‌بزرگ  
 معادن و مخزنش در زیر توده‌های خاک  
 مدفون پشته‌های نا هموار سنگ و خاشاک خار  
 و خاشاک در تحت اشعه آفتاب سوزان در طوق  
 و شورش مانع می‌رود و مروراند هنوز قسمتی از  
 ساکنانش با درختان و بوخی دیگر در شهرهای کوچک  
 خانه‌های محقر مستغرق در هوای مسموم با  
 چهره زرد شریف و اندام باریک نحیف  
 آفریده پُرورده و زاه از اعظم صورت یعنی  
 نیرده بی خیر از کبیت و کبیت لذت طبیعت  
 امرار حیات میکنند - اینجا کجاست  
 وطن فردوسی سمدی خیم است وطن  
 اولادش می‌روس کسری شاه عباس نادر که  
 قتیان سعی و عدل آنها را بدین حال تیره  
 انداخته  
 بالاخره واضح تر ایران منع تمدن  
 شرقی که قرن‌ها دنیا را بنور علم و معرفت  
 آراست برد  
 آری ایران حقیقت را باید محفت و  
 بیاید نهضت حق تاریخ است اما فیروزه‌های  
 دیر رس آن شیرین و پرمنفعت است - ما  
 ایران وطن عزیز نبود را دوست داریم و  
 نمی‌خواهیم چون فرزندان آن خلف فریفته  
 فشریات عشاریت تمدن و جو فرودشان گندم  
 نواحیات خانوادگی را پشت پا زده راضی  
 شویم که دشمن بنام آبادی مالک ما بخزانی  
 بگردد اما خود عیوبت را با ننگر دقت  
 دیده و درمورد رفع آن بر آیم بهتر است  
 قاندهگران در موشوع معایب و نواقص ما  
 کتاب‌ها تألیف کنند و در صحنه آثار در

ناون‌ها ما را اسباب مضحکه و ملامت  
 قرار دهند -  
 اوضاع ایران از هر جهت یادگیری تمدن  
 قابل مقایسه نیست و به هر چه نمیتوان زاه  
 پیوند و هوایی برای نجات آن بدست آورد  
 زیرا فقط نام و مسائل این قرن دوخته شده  
 است -

ایران در قرن بخار تک‌گرف این مهم  
 انکتربیک راه آهن تحت البحری نمیتواند  
 یا دری کجاوه الاغ قاطر شتر با سائین  
 برقی و بخار و ماشین دلیاره که جو هوا قهر  
 در با روی زمین سلع آنرا ببدان جولان  
 خود قرار داده و مایونها خراب مال -  
 التجاره و هزاران مسافر را از مسافت بعید  
 در مدت کم حمل و نقل میکند معلومت  
 و در برابر توپ و تفنگ شمشیر و سپر  
 بکار برده پس باید در صدد تهیه زندگانی  
 این عهد بر آید و نواقص خود را مرتفع  
 نماید -

ایران یک در قرن بیستم آشنایی را  
 که قابل جیدن در برابر نژادهای ترقی‌یافته  
 دور برزود و منابع ناسب عصری عالی را خرابداری  
 کند و از چیزهایی که در این عصر باید  
 از او دوری کرد پرهیز نماید -  
 در قرن بیستم در دنیا فکر خیال  
 افکار به‌نام عمل در آمده حروف فعل می  
 شوند جامد مشقی میگردد -

جهل و بی‌علمی سبب خفت و علم  
 موجب شوکت و عظمت است تعالیمات برای  
 عدم اجباری و در میان ملوثها نفوس بی  
 سواد کثیر یافت می‌شود لغات غم - اندوه  
 ضعف توانایی - اقبال از قانون دنیا محو  
 شده و کلمات قنای آمیز - خنیاوند کار -  
 واهی نهم - پیر غلام - چاکر جان تبار -  
 سبک آستین - عهد شما - قربان خاشاک پای  
 مبارکت گردم و . . . و از دفتر مامات  
 محو گردیده و در کتاب اشتیاقی بر گردد  
 فصول رقت و بندگی اسارت کبر و نخوت  
 عزیز بی جهت خط پهلوان کشیده شده  
 است -

در قرن بیستم کسوف خسوف از  
 ورمیات عادی طبیعی است قوس و قزح  
 از تابش اشعه شوس در بخارات است و  
 عکس سرخی و سبزی کوه قاف نیست آبر  
 و کمان رنگ هم در آسمان کوییده نشده  
 طلسمات - جادو - نقل بغیر - جن -  
 دیو - پری - هوزاد تأثیرات خود را پس  
 گرفته اند و معمر شده اند که دیگر در  
 امورات زندگانی بشر مداخله نکنند -

و زمین هم سنگینی خود را از روی  
 شاخ کوه برداشته و در روی هوا منحرف  
 و بجزئی نکیه ندارد و کوه هم باهی راپه  
 ناسبت علم مخیبت مرخص کرده سبوع  
 از کوه قاف پرواز کرده و محقق شده است  
 که من در بره ها حلالی شود و کیمیا  
 علم شریف شبی است و جنب درویش  
 برای جلب نفع دروغ می‌گفته و خانواده  
 ها گدا می‌ساخته -

در قرن بیستم تجرد ره‌بایست مفت  
 خودی ممنوع است مسموم را با خصم  
 مسجد معاجه نمی‌کنند و تربه سر را  
 بائی و تبریش نمی‌بدند و حمام رفتن  
 خانه ساختن و غیره نباید در کول به اجاره  
 آقایان تنه‌بین شود در قرن بیستم بهترین  
 اماکن و باغات گردشگاه عمومی است  
 قهوه خانه‌های کیفیت پر دود پر خاکستر عن  
 معاز از تیرس ناک و افروز جای استراحت  
 نیست - در میانه‌خانها و سیرکها و محفل  
 عروس بجهای تماشای قلمت حسین کرد - و  
 پیراز تلان و نسیم عیان و اجتماع خطابه اما  
 راویان اخبار و طو طیان شکر شکن شیرین  
 گمناز چنین روایت کرده اند . . . که  
 زد مثل خیار تر او را بدو نیم کرد - بجزلات  
 و جرائد قرانت میشود و در تفریح هم -  
 استانه های علمی حاصل می‌شود -

در قرن بیستم در دنیای تمدن متاثر  
 فرا رسیدن عمر نیستند و هر دقیقه از بیکاری  
 ساعت نگاه نمی‌کنند - اوه شش ساعت  
 دیگر بی‌عرب داریم روزها با قدر بلند است  
 و از بی حوصه گی و قلاکت از زندگانی



### موازنه شرق و غرب

آن برترن سوار است و این بر ابلخ و اشتر  
 او قنبر باقی و پر زور وین آتوان و پندز  
 این یغمال و غافل آن صاحب تفکر  
 او منعم توانگر این مفلس چلبهر  
 وین یک جو گرم خاک میسکین دست عنصر  
 وین دارد از جهالت از علم و فن تفر  
 وین از ره بطالت شد آلت تشخر  
 وین از طریق غارت جیب و بغل کیند پر  
 وین ایستاده یک جا چون خر پای اخور  
 واز او بود به ایوان و افروز سیخ و الیز  
 در وادی سلاطین داری همنی نفساخر  
 بر نشان انواع بر عساجرت نکبر  
 شد بیاعت فاسد شد موجب تأمر  
 بدیع

کی میرسد به غربی شرقی سست عنصر  
 او مرد واک غافل وین سادہ لوح چافل  
 این عاشق شرفات آن صاحب حقایق  
 حاجی و مشهدی است با کفایت ارد همسر  
 آن یک جو شیر چکی - الا لا رحمت و ایاک  
 او منعم یک شب و روز در علم وصیعت و فن  
 آرزو راه کوشش شد بحر و بر مستخر  
 آن از ره تجارت شد صاحب تسول  
 او در فلک کیند سیر با کشتی هوایی  
 او را بید بیدان توپ و تانک و شمشیر  
 ای شرقی میبه بغت آکی ز خود پیندی  
 چون نظامان عاجز تا چنبد من فروشی  
 فکری بدل خود کی کجوال بر ملات

سیر نمی شوند و مرگانی خواهند و میگردد  
 مرگ اگر مرد است گو از من  
 نادر آغوش بکیم آنک تنک  
 زیرا میدانند وقت خیلی گرفتار موجودی که  
 تنجه گردش افلاک (کرات ستاری) و زور  
 قرنهای سالها ماهها شبها روزها ساعات  
 دقائق است ایستاده خلق نشده و باید بقدر  
 سهم خود بجهت روح را معلوم کند و اسمی  
 از خود در صحنه روزگار یادگار بگذارد  
 زیرا نام نکوست حاصل ایم آدی

در قرن بیستم - ادبیات دارای یک  
 طراوت و لطافت و مجسمه حقایقند و به  
 آسمان - زمین - شمس - قمر - مشرقی  
 زهره - سرور - صنوبر - شمشیر - زنجیر  
 فیروزه - سیر - قامت معشوقه و مندوح را  
 تزیین و آئینه بدان نمی کنند و خروارها  
 شکر - قند نمک را برای شیرینی و ملاحات  
 او صرف نمی نمایند زیرا حاجت مشابه  
 نیست روی دل آرام را - و محبت و عشق  
 واقعی او صمیم است و شکایت شب هجران  
 میبیرم از این نظم - یا جان! مکن مانوا  
 دیگر مورد استعمال واقع نمی شود و برای  
 بدین معشوقه جمله یک زبان نمیرود نا  
 در آسمان درست راه بیاید  
 در قرن بیستم کیفیت شرط ترفی است  
 برای تحصیل معاش من و عمل لازم است  
 کار موجود و مانع مقصد - دیگر خوردن  
 خوردن تنقی بدج گشتن تو سری خوردن  
 بر در باب بیبروت دنیا زرقین و متبلر  
 شواجه بودن مورد ندارد و کبر کردن خر  
 خوردن یا او هم در ضرب البیل دنیای تمدن  
 نیست و هر کس از عمل خود چه ببرد  
 محبت جنب زاده

### کم و زیاد دادن رشوت سب زیادتی و از دانی

با ایمان هیچ بهیوشی بری بتزل و  
 زیادتی آن نمی توانیم فرض کنیم جز آنکه  
 داخل در بحث شده بگوئیم بی تعاقب ترفی  
 کند که زیاد کند که موجب زیادتی القاب  
 شده یا آنکه القاب بتزل آمده که هر کس  
 برای خود یکی را انتخاب مینماید  
 خلاصه در این دو فتره مردم هم هیچ  
 سبب دادم این ها را نیز از انخاب کرده  
 لذا بازترین عجزم و ناگوارا نموده خدا حافظ  
 میگردیم  
 معنی خجیلی

### گهت قدر تحفه

#### القاب در ایران

طلا گران کم باب است برای آنکه  
 کمتر از معدن استخراج میشود آهن ارزان  
 و فساروان است برای آنکه رسیده از  
 معدن استخراج میشود خلاصه بتزل معروف  
 هیچ ارزانی نمی باشد هیچ گران بی حکمت  
 نیست ولی القاب که در ایران پیدا و فور  
 است باید فهمید که حکمت زیادتی و از دانی  
 آن چه بوده  
 در صورتیکه فقط لقب امتیازی است  
 کار طرف دولت و ششامن در مقابل خدمات  
 مهمی دانسته میشود که سب تشویق دیگران  
 شده هر کس بکوشد که خدمت لایبی  
 به دولت و ملت خود نموده دارای مفاخری  
 گردد

### رکاراکی

روان سرخ سر سبز من دهد روز  
 این مثل را به یکی از حکما نسبت  
 می دهند که وقتی از اشیر خود بهترین غذا  
 ها را خواست که برای وی تزیین دهد  
 اشیر چند قطعه زبان کرسند را طبع کرده  
 بسفره نهاد فدای آرزو مجدداً از اشیر بهترین  
 غذا ها خواسته شد باز چند قطعه زبان را  
 پخته سر سبز برد

انفال آورده شیوع بسیار آن اصل قضیه  
 را از میان برده و در امر اعمال کاشته است  
 که برای این علت چه محلی فرار دهم  
 خلاصه انخاب نه معنی است که بواسطه  
 زیادتی استخراج آن ارزان شود نه کشتنی  
 است که دیم آن بهتر از آن شده یا بواسطه

اگر من اشتیاق داشته باشم و این  
 آرزوی من در حدود مکان باشد سرانسر  
 صحنه این ملک را می آرایش و یک ورده  
 آبادی ساخت فرنگ از شهر و قراغ و  
 و خطوط آهن و غیره بر روی صحنه گران  
 گران این سر زمین من گذرانم و عشق

خلاصه بدترین چیزها زبان و بهترین چیزها زبان است  
 من مدتی بود که این مصرع وادراخاظر داشته و معنی آرائی فهمیدم که زبان سرخ سو سبز می دهد بر باد چه معنی دارد اما اینکه حکایت ذیل ترجمه آن را بین فهماند که :-

شخصی از بزرگان شهری از پشت خانه جولائی عبورش افتاد درب خانه جولارا باز دیده و يك صدی شعبی از آن می شنید این خانه همان رگولکی معروف است که حکایات شیرین بار نسبت میدهد  
 شخص عاقل خیال میگردد که باز رگولکی چه چیز خوش مزه را پیدا کرد تعجب می کند حس که حکایاتی برنش واداشت که بطور آهسته داخل شده و صدا بشنود خلاصه از پنجره اطاق نمائاً نمود که رگولکی باز چه را می بافت و دانها می گوید خدایا ما را از شر زبان حفظ کن!

چند روزی گذشت شخصی بازرگان درخانه یکی از امراء حضور داشت رگولکی را دید بچه زیر بغل داشت وارد اطاق شده و بچه را در مقابل امیر بر زمین نهاده کت قدیمی شایانی تهیه نموده بحضور مبارک هر شب می دارم

امیر امر نمود که بچه را باز نماند در آن میان يك قواره شال بود که برنگ مشکی با منتهای دقت و لطافت بافته شده بود امیر راز این تقدیمی بسیار خوش آمده از اطرافیان می پرسید که واقعا شال قهوه ای است اما بگوئید که برای چه خوب است هر يك از اطرافیان به مناسبت چیزی میگفتند یکی می گفت برای برده خوب است دیگری اظهار می داشت که برای رومیزی قش ندارد یکی دیگر می گفت اشهد باقه برای رومیه اهداف منتهای مناسبت را دارد خلاصه هر کدام بسایه چیزی می گفتند تا اینکه همه گفتند از رگولکی می پرسیم که خودش بافته و مصرفش را بهتر از هر کس میداند رگولکی از این سؤال الفکی بگریز زده

بر زمین افکند مجدداً که ازوی پرسیده شد سر بر آورده گفت : زبانم لال بری روی جنازه جناب امیر از هر چیز بهتر است امیر از شنیدن جواب فوق العاده متعجب شده  
 امر داد که مادام العمر مجلس اندرش سازند .

شخص بازرگان که ناظر واقعه بود جلو آمده عرض کرد که این شخص تصویری ندارد مدت زمانی است که مشغول بافتن شال بوده در يك شبی که از پشت خانه اش عبور میکردم صدای بگوشم رسید خوب که گوش فرادادم دانستم که رگولکی است و دانها در حال بافتن شال میگوید خدایا مرا از شر این زبان حفظ کن من همیشه منتظر فهمیدن این مطالب بودم آوازه امروز پیش آمد و این بیچاره از دست زبان نالان است و از امیر خواهانم که مرخص فرموده از مجلس وادایش صرف نثار فرمایند

ع . خایلی  
 هر چه بین امیر زدست زبان است  
 جان من از دست این زبان بلب آمد  
 د عشقی .

**سک و هوش**

بدبدم یکی طفل شیرین زبان که در دست دارد یکی فرس نان سک خانه آزان زدستش ربود بخورد و بخوابد و لختی غنود بخندید طاقک تعجب کز آن  
 بسک گفت ای مر مرا پاسان تو را بهر حفظ من آورده اند تو را دفع حق من کرده اند نودر خانه بر من تندی کنی ؟  
 پروت کسم تا نکندی کنی یا سخ چنین آن زبان بسته کت که من هیچ ناخورده ام فان گفت بخوان مرزا خاکن درد خود که من از تو بگرفتم مزد خود کنم پاسانی تو را روز و شب

برنجی چوبك تقه کردم طلب نه بینی جواموش را در نهان که بی زحمت بخورد آب و نان خطا بر من از تقه قایدنت ولی موش در کار چایدنت صادق بروجردی

**(در تعیب روسها و روسها)**

اروم ۱ قی . ن و تربیت دختران در این صفت که بقرات مندرجات شماره اول مجله قرن بیستم کتاب گره بد موضوع مقاله روسیان ری را که از اثر قلم و تراوش فوق سرشار شاعر شهیر و مدیر محترم مجله قرن بیستم آدی بر زاده هشتی است بی اندازه جالب دقت و قابل تعجب و اشیریح دانسته مصمم شدم که از قطعه نظار حفظ ناموس عمومی و جلوگیری از اعمال زشت بعضی از موضوعات مهمه اساسی را که باعث این قبیل عملیات شده ذکر نموده و بعضی انتباه عامه راه علاج آن را نیز بیان نمایم زیرا سرمنشاه تمام عقائد اخلاقی جوانان و باعث انواع بدبختی هموطنان مخصوصاً مکنه طهران شایع شهرت رانی بر مسائل غیر مشروعه است و علت اصابه آن عدم مواظبت در تربیت دخترها و اهمیت نگذاشتن بحیثیت اجناسی نسوان است ضمناً باید متذکر بود و اوصاف داد که در شایع روسی گری فقط و فقط تقصیر متوجه زنان نمی شود بلکه حقیقت این است که از جهاتی قصصیرات عده با مردان است

( ۱ ) - علت اینکه دو تربیت و تکمیل احداث و ترقی عالم نسوان با وجود نص صریح طلب اهل علم فریفته علی کمال مسام و مسلمه که مهمترین موضوع حیاتی محسوب میشود از طرف رجال بی نهایت سهل فکری شده و بطوری که شایسته قرن بیستم و سزوارار يك ملت متقدم و زنده است کوشش و اهتمامی نگردیده و چون اول

مراقب طفل مادر است و عادت و اخلاق خانواده گمی و خوی مادر در اطفال باقی مانده و کملا موثر است لهذا از مادران بی علم و نادان دیروز غیر از فرزندان جاهل امروزه نباید توقع داشت هر وقت مادرها بوظائف خانه داری و پرورش اطفال بقبولن هائی آگاه شدند در این مواقع می توانند نوابوکان و دو شیرکان تربیت شده و خوش اخلاق برای هیئت جامعه تهیه نمایند

پس بر شاخص ترقی خواه نوع پرست لازم است که در تکمیل و بیداری نسوان و ازدیاد مدارس بنات که از هر حیث کامل و قابل استفاده باشد اهتمام نمایند تا دختران از روی قواعد اخلاقی و مطابق احتیاجات ملیه و مقتضیات عصر به تربیت شوند در این صورت از ارتکاب اعمال ناپسندیده احتراز کرده و به نون طبیعت و شریعت اختیار شوهر نموده و اطفال خوش اخلاقی که باعث فخر آنها و ملت باشد پرورش خواهند داد

(۳) - قابل انکار نیست بهر اندازه که دختران بد بخت دچار زندگانی ناسف آور میشوند و از انتخاب شوهر بازمی مانسند بهمان تناسب صد ها و هزار ها از مردان جوان نیز بواسطه بد بختی با آنان از زن گرفتن منصرف شده و طرفین از تشکیل فامیل ازدیاد نسل و یک زندگی آبرومند و با شرفی ای بهره مانده و گرفتار هزار گونه بدبختی و مرض خواهند شد

در این موقع هم تقصیر کلی از طرف مردان است اگر چه شك نیست زن و مرد با طبیعه جذب و مجذوب یکدیگرند و این وضعیت اخلاقی و اجتماعی محیط ما طوری است که غلبه و تسلط با مردان است و در اعمال نیکو یا فاعل زشت سر مشق و راجعای نسوان محسوبندو زنان حتی در امور مشروعه هم اختیاری از خود ندارند و از هر حیث محکوم و مجبورند و با فطره زنان محبوب تر و با حیا تر از مردانند و دلیل دیگر آنکه چنانچه در حیوانات مشاهده میشود نوع مذکور پیوسته در دنبال اثاث است و قوه شهوانیه هم از صفات حیوانی انسان است

پس با شرح فوق معلوم بو ثابت شد که مردها بیشتر باعث خرابی زن ها میشوند و هکشتش کمتر است با این ترتیب هر مقدار که عده زنان بد عمل تربیت شود لافال بهمان اندازه زن مردان فایق را باید تخمین نمود و نباید تصور برآ متوجه یک طرف کرد در هر صورت واضح است که تقصیر کلی با مردان است و هر که جوانان در این مواقع با کمالی و خود داری نمایند و آفتاب دختران نادان نکند ناموس روی با انحطاط نگذارند و بر عده دوسویان افزوده نخواهد شد

(۳) یکی از عالی عده بلکه عادت اصابت فساد اخلاقی مردان و زنان و انتشار بی ناموسی اشکالاتی است که در وصفتهای شهرستان موجود است

(دهقانان از این قیود آسوده و از جهانی راحت تر و محفوظ ترند) زیرا نظر به بند پرورزی طرفین در اول جوانی و بهر موقع کارائی اغراض شخصی ایوان آنها بواسطه جنب منع کردن و گران فروختن دختر ها بدست آوردن طرف پر پول و عدم رعایت تناسب سن و اخلاق و مسائل وصال بسهرت فراهم نمی شود تا کار بجای آنکه میرسد و از طرفی آنکرو صفتها نوعی انجام می گیرد که عروس و داماد از حال یکدیگر بیخبر می باشند بلکه آسانی خانوادگی هم ندارند فقط نظر به میل و بوی ناموسی یکی از طرفین و یا بدست مین صنایع فذهری و استفاده خوبشان دلایلی عجت با مطایع امر خیری میگردد و حال آنکه در واقع امر شر بنکه مقدمه صدها شرور است

هزارش مانم و یک عروس است - بسا اتفاق میفتد که عروس و داماد در همان نظریه اولیه یا بهمانه کمی بهمت عدم توافق و حال و جمال از یکدیگر بدشان آمده و منزجر میشوند با این ترتیب امر از دو صورت خارج نیست یا بزودی عنوان طلاق در میان می آید و چنین مرد و زنی گذشته از اینکه مبانا خدا نکرده وصلت ثانویه هم مثل اولیه باشد خودشان جرئت اقدام به تجدید فراش نمی کنند دیگران هم آنها را

نامنوزکار و بی علاقه در زناشویی فرض نموده و حاضر بویضت کردن با آنها نمی شوند با این پیش آمد سوء با خود داری کرده و عمری به افسردگی و بی سرو سامانی می گذرانند و با ناچار بوسائل غیر مشروعه رفع شهوت نموده و در هر حال تفرین به جان والدین و وساطت اولیه میکنند و ثواب عملیات زشت آنها هم حتماً باید روح ان مسیین بد بختی و سرگردانی آنها خواهد شد و ضرورت دیگر آنکه چنین زنت و مردی دندان بچکر گذاشت با کمال بی میلی و دل سردی با هم امرار حیات می نمایند و اگر مردمان باک دانی باشند از کیفیت حقیقی زن و شوهری بی بهره مانده باینجا تأسف عمده بر رخ طلی میکنند و الا تن به بی شرفی داده طرفین یا بکطرف با اعمال ناپسندیده و امر اک فحشینه مبتلا خواهند شد این تبدیل اولاد و احتیاجیکه از اینگونه پدر و مادر ها حاصل آید بدینی است چند درجه از خودشان بدتر و سیاه بخت تر خواهند بود ضمناً هیئت جامعه را هم گرفتار و مسوم خواهند نمود پس با شرح موضوعات اسف انگیز

خجالت آور فرق بر همونان عمومأ و اهالی طهران خصوصاً لازم است که در مقامات و صات کمال دقت را نمایند که طرفین از هر حیث متناسب بوده و نوزاد با یکدیگر با کمال تادامتی عمر زندگانی کنند و به بعضی از تجملات دافریب پس اسامی و ثروت ظاهره کون نخورده فرزندان عزیز خود را گرفتار انواع سختی و بد بختی نمایند

(۴) - خواندن رمانهای راجعه به عشق بازی دیدن عکسها تشها و کورت پستان های عربان که مرد و زن با تکامل مختلفه کلایز یکدیگر شده اند و بد بختانه در بعضی از خانه های طهران موجود و دو زرد اهل کار فراوان است یکی از مروجین و مهیبین عده شیوع بی ناموسی و شهوت پرستی است از صنایع و اختراعات حیرت آسبز مترب زمین و عادت آنها مناسفانه خود کشی کثرت استعمال مسکرات و این قبیل اثر خادمان سوز شرافت از باد در در مسکنت

### جایزه

جریده گران خرج قرن بیستم را در بازار و اغلب نقاط دیگر شهر بگرایه بگیرند و بخوانند و هر چه از بهر روزنامه فروشا خواش کردیم که این بی انصافی و عمل خلاف وجدان را ترک کنند چاره نشد اینک از معاومه کننده کن محترم این جریده تمنا میکنیم که (بجز اعلان و تقاضا و اتماس) اگر وسیله شای برای جاوگیری این قضیه که در هر هفته باقی باشت خسارت ما بشرد میتواند اختراع نماید کتباً یا ناره قرن بیستم ارسال دارند که در مقابل آن دواشرفی یک تومانی و یا شش ماه روزنامه مجالی برسم جایزه تقدیم خواهدشد (دفتر جریده قرن بیستم)

مار و به از دیدار گذشته بیانی کلبه نوافض اخلاقی آن ها را تقید کرده ولی از فنون علمیه و اطلاعات عامه انصفه و آکتاب صنایع لازمه بکلی بیخبر و محروم مانده ایم برکسبیکه این آثار مضره و ازیت پیش منزل خود نموده اند محض این که اطفاشان باین گونه اعمال نکوهیده گرفتار شده و شرافت آنها را که دار نکنند لایم است این مسائل بد اخلاقی را از خانه خود دور نموده و جوانان ساده لوح را از خواندن کتب معاشقه باز دارند مگر این که مایل باشند از متاع فروشی و وجاهت فرزندان دل پسندشان معروفیت و وجاهت پیدا کرده و از این مجری استفاده نموده بمقامات عالیه قائل شوند

۵- از اکثرت شیوع فسق و منہیات فسق و منہیات فوج از اعمال قبیحه و حسن از افعال حسنه برداشته شده بلکه مع لاسف معکوس گردیده است . . .

هر که کسی در این دوره چند دفعه مبتلا بمرض مغایس و سوزاک نشده باشد حمل بر عدم ذرق و ادواکاو می کنند و در عداد زائرین کوچه ها و مستخدمین حساس شراور قلمداد نخواهد شد .

انتشار خیانت کاری و تمام مفاسد اخلاقی بیلت مذکور است که فرق و امتیازی در بین خوب او بد نیست - از برای علاج این درد باید اشخاص دوست و مہذب الاخلاق

را بی نهایت تجلیل و احترام نمود و از نفوس فاسد و خائنه جدا اظهار تنفر و از چار کرد تا اخلاق کریمه عرض وجود نماید و صفت رذیله از بین رود

۶- فقر و احتیاجات عمومی نبودن و مسائل معاش قیدان تفریحات لازمه بودن مغایر ضروریه روز افزون دیدن تجملات فخری و گواگون که بهر از وسیله بی شرفی و خیانت کاری بدست نی آید کنی شود اینها مہتر از جلال - جس تقید و خوددانی و بو الوسی علم مانع و رادع ظہری و معنات اخلاقی بی علامه کنی به دیانت عمل نکردن و بحکم البیہ هر یک بنوی خود سبب ابتلا و تمام افعال ناپیم و عیالبت نیک آورد شده است - و وجبات فرق الذکر نه تنها باعث

عصمت فروشی زنان بیچاره گردیده بکه بدبختانه در ننگین ساشتن بیک قسمت عمر پسران ساده هم شرکت دارد انتشار اعمال شرم آور مثل دیگری هم دارد که عجزاً محض این که زیاد باعث تصدیق فارغین محترم نشده باشد از ذکر آنها صرف نظر می نماید - این زمان بگذر تا وقت دیگر . - نصر الله رساکار - . . .

در کتیبه آذنی مشیر الدوله تاندازه برای تجدید مشوروسیان ری اقداماتی شد و بیک کتیبه های بدست قیام نمودند از کاتبه حاضره امید واریم برتی این مرض اجتماعی فکر مداوایی فرمایند ما هجرت که در شماره اول مرض را تشخیص دادیم در شماره های آینده این مفصلاً طرق مداوا را شرح خواهیم داد قرن بیستم

### تمنا

از آقایانی که در حق این بنده حسن ظن دارند و مقاله برای درج به این جریده ارسال می فرمایند تمنا دارم که با سخنان ساده همه کس فهم یک موضوع اساسی شایسته درج در قرن بیستم را مورد بحث قرار داده و بیداری و آگاهی عمومی را در نگارشات خود در نظر داشته باشند [و کماثر مقالات مدح این وقیح آن را بعنوان این جریده ارسال فرمایند که مانع این قبیل مقالات را در قرن بیستم نامناسب می دانیم . . . و همچنین از آقایان نگارندگان مقالات تمنا می شود که از اولین سطر مقاله وارد

بحث در موضوع منظوره مقاله گردند و دیباچه مقالات را کمتر به تعریف این کویته مشغول دارند البته مقصود آقایان تشویق این بنده است ولی روزنامه ایکه همه هفته مسالو از تعریف و تمجید نویسنده آن باشد چه صورتی خواهد داشت !!

و ممکن است برای تشویق عرض اثبث بکلمات شاعر شهیر ادیب تحریر خداوند کار تحریر و تقریر و تنقیح مشاعر مدیر بی نظیر قرن بیستم مرقوم فرمایند : خدمت جناب مستطاب عبده انجار آقای فلان ( مبلغ هشت تومانی که عشر صحیح آن هشت قران است از بابت آبرونه سال نخلتوئیل با اداره جریده قرن بیستم به پردازید . )

چه تشویقی بهتر از این . . . برای مدیر فقیر ناخوانده درس تزویر از زندگی سیر جریده معطل و محتاج مانده قرن بیستم فرض می فرمایند .

آخیلی غریب است قریب به هزار و دوست تومان تا اکنون برای تاسیس این جریده صرف شده و وجه آبرونه بی که تا امروز واصل گردیده از قرار ذیل است : آقای سلطان صادق خان قران ۵۰ آبرونه ششماه آقای باصر الساطه قران ۱۵۰ آبرونه دوصاله ولی شاید بوزن یک من سنگ شاه مقالات ترفیض و تمجید این نویسنده در اداره موجود باشد باری از آقایان مشترکین محترم تمنا داریم در ازال و جره آبرو زمان روح افزاده و دل مژده و داغ شوشه این گوینده را قریب و تقابیری فرمایند . . .